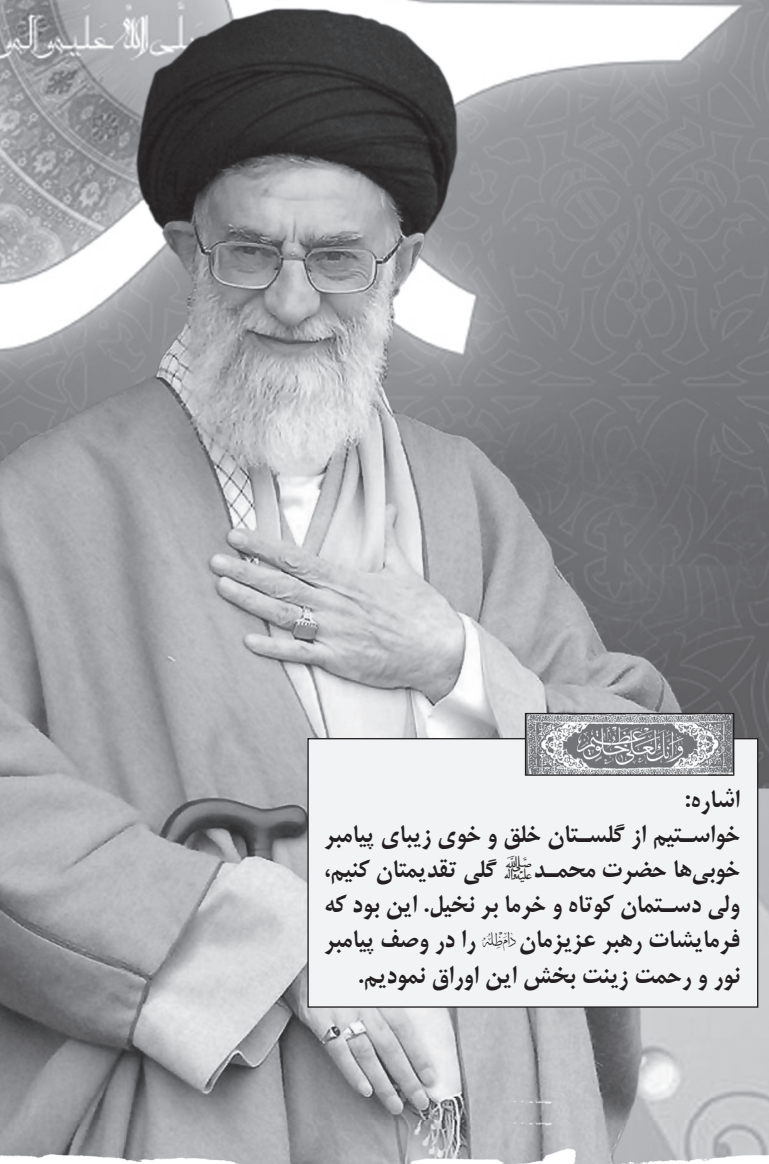


پای حرف آینده



اشاره:

خواستیم از گلستان خلق و خوی زیبای پیامبر خوبی‌ها حضرت محمد ﷺ گلی تقدیمتان کنیم، ولی دستمان کوتاه و خرما بر نخیل. این بود که فرمایشات رهبر عزیزمان ﷺ را در وصف پیامبر نور و رحمت زینت بخش این اوراق نمودیم.

«مقررات قرارداد ۱۹۳۳ در کمال اعتبار و قوت خود باقی است و دولت ایران به راحتی نمی‌تواند آن را لغو کند.» این قرارداد برای تصویب به مجلس ملی رفت ولی نماینده‌ها رسیدگی به آن را آن قدر لغت دادند که دوره مجلس تمام شد و قرارداد رفت به مجلس بعدی یعنی مجلس شانزدهم؛ مجلسی با حضور مصدق و باقی اعضای جبهه ملی. بررسی این قرارداد در مجلس شانزدهم پیامدهایی فراتر از رد آن داشت.

وقتی کمیسیون نفت مجلس مشغول بررسی قرارداد الحاقی بود تعدادی از نمایندگان مسئله بزرگ‌تری را مطرح کردند؛ «ملی شدن صنعت نفت». واکنش اولیه کمیسیون منفی بود و به رد قرارداد الحاقی اکتفا کرد. اما این بحث قبل از آن تبدیل به یک مطالبه عمومی شده بود و دیگر قابل کنترل نبود و هیچ چیز، نه هشدارهای انگلیس و نه تلاش‌های نخست‌وزیر وقت (یعنی رزم‌آرا) نمی‌توانست جلوییش را بگیرد. آیت‌الله کاشانی و بسیاری از نیروهای مذهبی برای آگاه کردن مردم دست به کار شده بودند و با سخنرانی‌های خود همه نیروی ملت را برای فشار بر سیاستمداران بسیج می‌کردند. این فشارها در ترور رزم‌آرا که می‌گفت: «ملی شدن صنعت نفت خیانت بزرگ است» به اوج خود رسید. کشته شدن رزم‌آرا یک روز بعد اهمیت خودش را نشان داد؛ ملی شدن صنعت نفت دوباره در کمیسیون مطرح شد و این بار به اتفاق آرا به تصویب رسید.

مجلس ملی در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ برای بررسی نظر کمیسیون نفت جلسه گرفت. انگلیس هنوز امیدوار بود نماینده‌های وابسته کاری نکنند، اما کار از کار گذاشته بود و کمتر کسی جرأت داشت به مسئله‌ای که شور آن تمام مملکت را فراگرفته بود نگاه چپ بکند. رأی‌گیری انجام شد و ملی شدن صنعت نفت با اتفاق نظر نماینده‌های حاضر یعنی ۹۵ نفر از ۱۳۱ نماینده مجلس تصویب شد و برای تأیید نهایی به مجلس سنا رفت تا در آخرین روز سال یعنی ۲۹ اسفند اعلام شود: «به نام سعادت ملت ایران و به منظور تأمین صلح جهان، امضاکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی شود، یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.»

انگلیس بی‌کار ننشست و با تمام توان به مقابله پرداخت و وقتی راه دیپلماسی را برای ضربه زدن بسته دید، کشتی‌های جنگی‌اش را یکی پس از دیگری فرستاد خلیج فارس و با ترفندهای مختلف سعی کرد جنوب ایران را به آشوب بکشانند. اما با وجود مشکلاتی که پدید آورد کاری از پیش نبرد و در برابر خواست مردم و خصوصاً درایت و رهبری چهره‌هایی چون آیت‌الله کاشانی که حضوری فعال و مؤثر داشت مجبور به عقب‌نشینی شد. هر چند که دندان طمعش را هیچ وقت نکشید.

مصدق که تا به حال نماینده مجلس بود در سال جدید یعنی ۱۳۳۰ به نخست‌وزیری رسید و خودش مسئول اجرای قانون جدید نفت شد. در اولین اقدام مصدق به جای ریاست انگلیسی، هیأت مدیره‌ای جدید در رأس کار قرار گرفت و مسئول کلیه تأسیسات و ادارات شرکت نفت شد. اما اینها همه شامل عملیات غیرصنعتی می‌شد و عملیات صنعتی همچنان در انحصار خارجی‌ها باقی ماند. اضافه بر این با وجود قانون ملی شدن صنعت نفت، نفوذ خارجی‌ها تا سال‌های سال ادامه یافت و ظلم‌های زیادی از این طریق بر ملت ایران تحمیل شد.

اگر چه نهضت ملی شدن صنعت نفت، نقطه آغازی برای کوتاه کردن دست بیگانگان از منابع این سرزمین بود اما این هدف جز با انقلاب شکوهمند اسلامی و تلاش مردان علم و مبارزه به طور کامل محقق نشد. جریان صنعت نفت و خصوصاً تکمیل آن در نظام اسلامی به ما آموخت که سربلندی یک مملکت در همه زمینه‌ها به دو چیز نیاز دارد؛ اول توانایی و قدرت علمی و دوم مسئولین با اراده و با ایمان.

از چشم افتاد!

پیامبر با روش‌های مختلف، روحیه کار و تلاش را در مردم زنده می‌کردند و گاهی اگر جوانی را مشاهده می‌کردند که بی‌کار است، می‌فرمودند: «خدا جوانی که عمر خود را تلف می‌کند و به بی‌کاری می‌گذراند، دوست ندارد.»^۱

در روایتی دارد که رسول اکرم ﷺ وقتی جوانی را می‌دیدند که «کان یعجبه» و از اندام و سلامت و جوانی او خوششان می‌آمد، از او دو سؤال می‌کردند و می‌پرسیدند: ازدواج کردی و آیا شغلی داری یا نه؟ اگر آن جوان می‌گفت ازدواج نکردم و شغلی ندارم، پیامبر می‌فرمود: «سَقَطَ مِنْ عَيْنِي، این جوان از چشم افتاد.» با این‌طور روش‌ها و برخوردها، مردم را به اهمیت کار و تلاش متوجه می‌کرد.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحیدر، ج ۱۷، ص ۱۴۶.



با مردم و از مردم

هرگز خلق و خوی مردمی و محبت به مردم و سعی در استقرار عدالت در میان مردم را فراموش نکرد؛ مانند خود مردم و متن مردم زندگی کرد؛ با آن‌ها نشست و برخاست کرد؛ با غلامان و طبقات پایین جامعه، دوستی و رفاقت کرد؛ با آن‌ها غذا می‌خورد؛ با آن‌ها می‌نشست؛ با آن‌ها محبت و مدارا می‌کرد؛ قدرت، او را عوض نکرد؛ ثروت ملی، او را تغییر نداد؛ رفتار او در دوران سختی و در دورانی که سختی برطرف شده بود، فرقی نکرد؛ در همه حال با مردم و از مردم بود؛ رفق به مردم می‌کرد و برای مردم عدالت می‌خواست.



نیمه شب می‌گريست

پیامبر با آن مقام و با آن شأن و عظمت، از عبادت خود غافل نمی‌شد؛ نیمه شب می‌گريست، دعا و استغفار می‌کرد. ام‌سلمه یک شب دید پیامبر نیست؛ رفت دید مشغول دعا کردن است و اشک می‌ریزد و استغفار می‌کند؛ عرض می‌کند «اللهم و لا تَکِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرَفَةَ عَيْنٍ». ام سلمه گریه‌اش گرفت. پیامبر از گریه او برگشت و گفت: این‌جا چه می‌کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله! تو که خدای متعال این قدر عزیزت می‌دارد و گناهانت را آمرزیده است - «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر»^۲ - چرا گریه می‌کنی و می‌گویی خدایا ما را به خودمان وانگذار؟ فرمود «وَمَا يُؤْمِنُ» اگر از خدا غافل بشوم، چه چیزی من را نگه خواهد داشت؟

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

۲. فتح، ۲.



حاکم دل‌ها

حکومت پیغمبران، حکومتی مردمی بود؛ برای مردم و

در خدمت منافع آنان بود و مردم به پیامبران عشق می‌ورزیدند. وقتی پیغمبر ما حکومت تشکیل داد هم مردم به او عشق می‌ورزیدند. وقتی ابوسفیان در شب قبل از فتح مکه، به وسیله عباس - عموی پیغمبر - آهسته و مخفیانه، در اردوگاه مسلمین گردش می‌کرد و هنگام صبح دید که مردم آب وضوی پیغمبر را از یکدیگر می‌ربایند و به سر و صورت‌شان می‌ریزند، به عباس گفت «عجبا! من کسری و قیصر، پادشاهان ایران و امپراتور روم را دیدم، اما شوکتی را که برادرزاده تو دارد، در هیچ کدام از آن‌ها ندیدم. آن‌ها به زور و با سر نیزه بر مردم حکومت می‌کردند، اما این مرد، بر دل‌های مردم حکومت می‌کند؛ عواطف مردم را دارد؛ ایمان را دارد و عشق مردم متوجه به اوست.»



بهترین شریک

درست‌کردار بود. در دوران جاهلیت تجارت می‌کرد؛ به شام و یمن می‌رفت؛ در کاروان‌های تجارتنی سهم می‌شد و شرکایی داشت. یکی از شرکای دوران جاهلیت او بعدها می‌گفت که او بهترین شریکان بود؛ نه لجاجت می‌کرد، نه جدال می‌کرد، نه بار خود را بر دوش شریک می‌گذاشت، نه با مشتری بدرفتاری می‌کرد، نه به او زیادی می‌فروخت، نه به او دروغ می‌گفت؛ درست‌کردار بود. همین درست‌کرداری او بود که جنب خدیجه را شیفته او کرد. خود خدیجه هم بانوی اول مکه و از لحاظ حسب و نسب و ثروت، شخصیت برجسته‌ای بود.



تواضع داشت

سوار مرکب بی‌زین و برگ می‌شد. آن روزی که اسب‌های قیمتی را با زین و برگ‌های مجهز سوار می‌شدند و تفاخر می‌کردند، آن بزرگوار در بسیاری از جاها سوار بر درازگوش می‌شد. حالت تواضع به خود می‌گرفت. با دست خود، کفش خود را وصله می‌زد؛ این همان چیزی است که شاگرد برجسته این مکتب - امیرالمؤمنین (علیه السلام) - بارها انجام داد و در روایات راجع به او، این را خیلی شنیده‌اید. در حالی که تحصیل مال از راه حلال را جایز می‌دانست و می‌فرمود «نِعِمَّ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْغِنَا؛ بروید از طریق حلال - نه از راه حرام، نه با تقلب، نه با دروغ و کلک - کسب مال بکنید»^۱ اما در عین حال خود او اگر مالی هم از طریقی به دستش می‌رسید، صرف فقرا می‌کرد.

۱. وسائل، ج ۱۲، ص ۱۶.



ایجاد اخوت

اشرافی‌گری و تعصب‌های خرافی و غرور قبیله‌ای و جدایی قشرهای گوناگون مردم از یکدیگر، مهم‌ترین بالای جوامع متعصب و جاهلی آن روز عرب بود. پیغمبر

با ایجاد اخوت، این‌ها را زیر پای خودش له کرد. بین فلان رئیس قبیله با فلان آدم بسیار پایین و متوسط، اخوت ایجاد کرد؛ گفت شما دو نفر با هم برادرید؛ آن‌ها هم با کمال میل این برادری را قبول کردند. اشراف و بزرگان را در کنار بردگان مسلمان شده و آزادی‌یافته قرار داد. با این کار، همه موانع وحدت اجتماعی را از بین برد. وقتی می‌خواستند برای مسجد مؤذن انتخاب کنند، خوش صداها و خوش قیافه‌ها زیاد بودند، معاریف و شخصیت‌های برجسته متعدد بودند، اما از میان همه این‌ها بلال حبشی را انتخاب کرد. نه زیبایی، نه صوت، نه شرف خانوادگی و پدر و مادری مطرح بود؛ فقط اسلام و ایمان، مجاهدت در راه خدا و نشان دادن فداکاری در این راه ملاک بود. ببینید چه‌طور ارزش‌ها را در عمل مشخص کرد. بیش از آن‌چه که حرف او بخواهد در دل‌ها اثر بگذارد، عمل و سیره او در دل‌ها اثر گذاشت.



آیات قرآن

پیغمبر عزیز نشست برای مسلمان‌های صدر اسلام اثبات وجود صانع کند. آیات قرآن را برای آن‌ها خواند، همه چیز برای آن‌ها روشن شد. البته نه این‌که فکر آن‌ها تحت تأثیر قرار نگرفت؛ چرا، بعضی از لحاظ فکری هم خیلی بالا رفتند. جوانی مثل عمار ظرفیت فکری دارد و به مقام فقاها می‌رسد - «عمار أفتقه من ابیه» - اما یکی هم مثل مادر عمار است؛ او دیگر آن چنان ظرفیت فکری ندارد که فکرش در زمینه‌های ظریف و دقیق کار کند؛ اما آن چنان دل او مقهور و مسحور و مجذوب می‌شود که کار بالاترین فکرها را می‌کند.



بنده‌ترین مردم

پیامبر با غلامان نشست و برخاست می‌کرد و با آن‌ها غذا می‌خورد. او بر روی زمین نشسته بود و با عده‌ای از مردمان فقیر غذا می‌خورد. زن بیابان‌نشینی عبور کرد و با تعجب پرسید: یا رسول الله! تو مثل بندگان غذا می‌خوری؟! پیامبر تبسمی کردند و فرمودند «و یحک أَيْ عَبْدٌ أَعْبَدَ مِنِّي؛ از من بنده‌تر کیست؟»^۱ لباس ساده می‌پوشید. هر غذایی که در مقابل او بود و فراهم می‌شد، می‌خورد؛ غذای خاصی نمی‌خواست. غذایی را به عنوان نامطلوب رد نمی‌کرد. در همه تاریخ بشریت، این خلقیات، بی‌نظیر است. در عین معاشرت، او در کمال نظافت و طهارت ظاهری و معنوی بود، که عبدالله بن عمر گفت «مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَحَدًا وَلَا أَنْجَدَ وَلَا أَشَجَعَ وَلَا أَوْضَأَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؛ از او بخشنده‌تر و یاری‌کننده‌تر و شجاع‌تر و درخشان‌تر کسی را ندیدم.»^۲

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۵.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۳۳۱.